

این نبشته به مناسبت بزرگداشت روز شهدای جنبش ملی و انقلابی افغانستان تهیه شده است. هواداران جنبش انقلابی مردم افغانستان (هجاما) همه ساله این روز را طی مراسمی برگزار می نمایند. امسال نیز "هجاما" روز شهداء را به تاریخ سیزدهم جون 2015 میلادی در شهر فرانکفورت جرمنی برگزار نمود.

دروود ای راهبر، ای راد!

دروود ای دشمن بیداد!

دروود ای بال پروازت بود تا جاودان آزاد!

که مرگت از برای ما سر آغازی ست

و نقش گامه‌ایت خط پروازیت.

## عبدالقیوم رهبر، چلچراغ علم و فضیلت

"کشور ما اکنون زخم خورده و خونریز در میدان افتیده و هرکس و نا کسی تیغ به دست آمده تا قطعه ای از پیکر زخمی آن را برای خود بگیرد".

این فریاد انسان آزاده پی است که حدود بیست و پنج سال پیش، تروریستان جنایتکار سینه او را به رگبار بستند. او گناهی جز این نداشت که می گفت: "استعمار و ارتجاع هر دو بالآخره در آبشخور واحدی می چرند و از نگاه تاریخی یار و دستیار همدیگر اند. اختلافات مرحله پی بخش معینی از ارتجاع با بخش معینی از استعمار جهانی نمی تواند رشته های عمیق و به هم پیوسته منافع متبادل آنها را از بین ببرد."

اگر شهید عبدالقیوم رهبر با استعمارگران می ساخت و با ارتجاع فرومایه مُماشات می کرد، کسی با او کاری نداشت، مگر او نبود که جرئتمندانه فریاد کشید؟:

"کسانی که می خواهند اربابی را به جای ارباب کنونی بر مقدرات کشور محبوب ما حاکم سازند هشدار می است که ملت به پا خاسته ما به چیزی کمتر از آزادی کامل قانع نخواهد شد و هشدار می است که تمام نیروهای منطقه و بین المللی که کوشش برای بوجود آوردن وابستگی دیگر نتیجه پی جز امتداد این مبارزه در ابعاد گسترده تر و تداوم خونبار تجربه کنونی و شکست این کوشش ها در پی نخواهد داشت."

رهبر با طرح ها و موضع گیری های روشن، قاطع و خردمندانه اش "افتخار کینه توزی و خشم عمیق استعمار و ارتجاع را کمایی کرد." او به عمق کینه و قساوت سیه دلان بد اندیش پی برده بود، ورنه نمی گفت: "به همین علت است که نیرو های انقلابی و سازمان پیشتاز آن نه تنها خار چشم استعمار روس است، بلکه ارتجاع هار و برآشفته نیز با آنها بیش از استعمار کینه می ورزد."

گویی آن فرزانه مرد، صدای پای هیولای مرگ را شنیده بود که گفت: "در چنین شرایطی نیرو های ملی و انقلابی باید هوشیار باشند که دشمنان رنگارنگ مردم می خواهند قبل از همه آن نیرو هایی را از سر راه خود بردارند که می دانند آنها رهگشایان واقعی این ملت و رهبران پیروزمند آتیۀ مردم اند."

شهید رهبر در مقاطع مختلف جنبش مقاومت ضد روسی، پراتیک جنگ مقاومت را جمع‌بندی و تئوریزه کرد. نقاط قوت و ضعف آنرا نشان داد و طرح‌های معقول و منطقی ارائه نمود. کمتر نویسنده و تحلیل‌گری به اندازه او تا این حد قضایای ملی و سرنوشت ساز کشور ما را زیر ذره بین نقد و بررسی اندیشمندانه قرار داده است. در پرتو دانش وسیع و واقعیت‌های عینی جامعه افغانستان و جهان و با استفاده از متودهای علمی قضایای مهم کشور را به بحث گرفت، اهداف و سیاست‌های خانه برانداز دشمنان را رسوا ساخت. و همین پرده‌دری و آشتی‌ناپذیری او با استعمار و مزدوران بی‌ننگ و عارشان بود که سرشوریده‌اش را از دست داد.

گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد

در این مقاله بطور شتابناک و فشرده روی پاره‌یی از اندیشه‌های زنده یاد عبدالقیوم رهبر تماس گرفته شده است. این نکته را هم اضافه می‌کنم که آن مبارز ایثارگر تئوریسن صرف نبود، بلکه تئوری و تفکرش را در قلمرو عمل، تصویر و تفسیر می‌کرد. آنچه می‌گفت، بدان باور داشت و صمیمانه به پای تحقق آن می‌رفت.

یاران و نزدیکان شهید رهبر مستحضر اند که فضائل اخلاقی و انسانی آن بزرگمرد پا به پای دانایی او حرکت می‌کرده است. این را همه می‌دانیم که در جامعه ما ملازمه دانایی - صداقت، شرافت، اخلاق، شجاعت، وفاداری، استواری، مردم‌دوستی و وطن‌پرستی می‌باشد. هرگاه دل و دماغ فرد دانا، از این اوصاف تهی باشد، دانایی محض به دردی نمی‌خورد. به قول معروف، چنین شخصی به ملای بی‌عملی می‌ماند که اگر روی آب رود خسی باشد و اگر در هوا رود مگسی باشد.

باز کردن افکار و تبصره روی اندیشه‌های شهید رهبر زمان زیاد می‌خواهد که ما از آن محرومیم. بنابراین، از دوستان خواهش می‌کنم تا زحمت تعمیم و امتداد این اندیشه‌ها را تا زمان حال و اوضاع جاری افغانستان خود متقبل شوند. گفتنی است که منظور ما از آوردن فرازهایی از برخی نوشته‌های شهید رهبر در این مقاله عمدتاً اینست، تا نشان دهیم که بخش عظیمی از بحران موجود افغانستان و فاجعه جاری کشور ما، ریشه در گذشته دارد. این خارهای مگیلانی که همه روزه پای ملت مظلوم ما را خونین می‌سازد، تخمه خبیثه آن در گذشته‌ها کاشته شده است.

تا جایی که من اطلاع دارم، بیشترین تحلیل‌ها و افکار شهید عبدالقیوم رهبر در جریان جنگ مقاومت مردم ما علیه قوای اشغالگر روس مکتوب شده است، و این امری است طبیعی.

چه خوش است زر خالص، چه به آتش اندر آید چو کند درون آتش، هنر و گهر نمایی

شهید رهبر برخلاف نظریه پردازان دیگر، لشکر کشی روس‌ها به افغانستان را نشانه قدرت آنها نمی‌دانست. او در یکی از مقاله‌های اینگونه می‌نویسد: "حرکات نظامی شوروی در آن وقت به ناحق از جانب برخی به عنوان نشانه قدرت شوروی و پیشروی همه جانبه آن تلقی گردیده و خواستار جبهه جهانی - به همراهی امریکا - علیه هژمونی طلبی روسیه گردیدند. در حالی که در واقعیت امر این ماجراجویی‌ها بیشتر به دلیل ضعف اقتصادی، نارسایی‌های اجتماعی و فساد سیاسی بوده"

گذر زمان نظریه رهبر را مهر تأیید زد. شوروی که روی سٹیژ سیاست چون ببر خشمگین می‌گرید، از درون به شدت کاواک شده بود. بویژه، پس از شکستش در افغانستان این ضعف به یکبارگی نمایان شد. در حقیقت، بحران‌های چندین جانبه مانند موریانه نظام اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه شوروی را خورده بود. ما دیدیم که پیل قوی هیکل و مست شوروی بر زمین ذلت و درماندگی زانو زد

و مثل کلوخ شارید. شکست شوروی در افغانستان یک بار دیگر افسانه شکست ناپذیری نظام های خودکامه و استعماری را به رسوایی کشانید.

زنده یاد رهبر در یکی از مقالاتش نوشت: " از لحاظ سیاسی روس امپریالیستی جنگ را از آغاز - از روز تولد نامیون کودتای هفت ثور - باخته است و امکان بُرد آن درین قضیه هیچ متصور نیست. حال بعد از شش سال و شاید هم بعد از پانزده سال و بیست سال آینده مشکل روس استعماری این خواهد بود که چگونه آبروی از دست رفته خود را به دست بیاورد."

و باز هم در همین رابطه می نویسد: " این جنگ می تواند سال های متمادی دوام یابد که در فرجام آن نیز جز شکست امپریالیسم روس و شکاف برداشتن امپراطوری ناپیدا کرانه آن و پیروزی مردم قهرمان افغانستان چیزی دیگری دیده نمی شود."

زنده یاد رهبر اشغال کشورش توسط قشون شوروی وقت را "تراژیدی بزرگ" خواند و مقاومت ملتش را " تاج نگین حماسی قرن" نامید و با تمام توان و امکان به طرفداری از مقاومت مردم دلیر افغانستان به مبارزه برخاست. در مقاله یی زیر عنوان " چرا و چگونه جنگ مقاومت کنونی ما به پیروزی می رسد؟" نوشته است: " جنگ مقاومت ما که بر پایه یک جنبش خود بخودی مردم شکل گرفته بود ، علی الرغم اینکه جنبشی است فراگیر توده یی و مقاومتی است همه جانبه ولی از مشاکل قبیله یی ، سمت گرایی و محل گرایی و مهمتر از همه ، فقدان یک فرماندهی نظامی - سیاسی رهنما و رهگشا رنج می برد."

شهید رهبر ، ماهیت اصلی استعمار - این اژدهای هفت سر - را به درستی درک کرده بود و می دانست که تمامی فتنه ها و بلایای جهان زیر پای آن قائم شده است. برش کوتاهی از یکی از نوشته های او را می خوانم؟:

" استعمار چه کهن و چه نوین به مفهوم نفی کننده تاریخ ملت ها ، سد کننده تکامل طبیعی اجتماعات بشری ، مسخ کننده هویت فرهنگی انسان ها ، مدافع بدترین و فجیع ترین انواع بهره کشی ، ظلم ، تعدی و مناسبات غیر عادلانه میان انسان ها است و نتیجتاً بدترین نوع از خود بیگانگی را نیز با خود همراه دارد... استعمار سرنوشت و مقدرات مردم را لگد مال می کند ، آزادی آنها را می رباید ، تاریخ مردم را تخطئه می نماید ، به استثمار بی رحمانه توده های ملیونی مردم می پردازد و برای حفظ موقعیت مسلط استعماری راه ها و وسایل متعددی را به کار می بندد."

شهید رهبر به جنبش مقاومت مردم برخورد مطلق ندارد. خوبی هایش را می ستاید و عیب هایش را انتقاد می کند. او می گوید: " جنبش مقاومت ضد استعماری ما که به طور خود بخودی آغاز و تکامل یافت از عظمت بی مانند و ضعف غیر قابل تصویری برخوردار است. . . جنگ مقاومت کنونی ما - به صراحت باید گفت - از کمبود ها و کاستی های فراوانی رنج می برد. جنبش اکنون فقط در بُعد نظامی به پیش می رود ، جنبش پراکنده است ، دارای خصلت عملی است ، جانب اجتماعی جنبش عمدتاً به فراموشی سپرده می شود که تا فقر نامه تاریخی ارتجاع آشکار نشود ، جنبش از تضاد های درونی خود رنج می برد و روز تا روز شکاف های عمیق تری بر می دارد ، جنبش مورد سوء استفاده های گوناگون ملی و بین المللی قرار می گیرد."

چقدر زیبا گفته اند که: " هرکس برای مطلب خود دلبری کند." توجه و کمک ایالات متحده امریکا و همپیمان هایش به مقاومت افغانستان نیز بخاطر آزادی و خوشبختی مردم ما نبود. شهید رهبر بار ها گفته است که هیچ دایه یی مهربانتر از مادر نیست. چند جمله یی از او را می خوانم: " سیاست سازان امریکایی بیشتر هم شان میخکوب کردن حریف روسی شان در کوهپایه های عظمت آفرین ما است. از اینروست

که آنها در قبال مسئله افغانستان با یک "منطق کمی" به حرکت می پردازند. دور نمای مقاومت و سرنوشت مردم افغانستان در سیاست امریکا یا هیچ نقشی ندارد و یا نقشی بی اندازه ناچیز دارد. بناءً مسئله افغانستان برای آنها نه به عنوان مسئله ای که با سرنوشت یک ملت ارتباط دارد و باید به این ملت کمک شود، بلکه بیشتر در مخالفت با روسیه است."

این سخن را از یاد نبریم که وقتی دزدی وارد خانه یی می شود، کسانی هستند که دروازه را برای او باز می کنند. رهبر می گوید: "عوامل اساسی استعمار و ستمگری در داخل کشور است. تا این ریشه ها در داخل سوختانده نشوند، تا بساط ظلم و ستمگری، استبداد، اختناق در هر شکل و شیما در درون و از اساس فرو نریزد و تا ستمکشان افغانستان خود حاکم سرنوشت خود نشوند، استعمار و ستمگری همچنان پا برجا باقیمانده و دروازه ها بر روی هجوم و تجاوز استعمار گران امپریالیست باز خواهند ماند. یعنی اگر آنها از در بیرون بیندازیم از پنجره دو باره داخل می شود." و در جای دیگری می گوید: "ارتجاع در طول تاریخ همواره چوبدست آماده و بی آرم استعمار بوده است."

استعمار و ارتجاع مانند دو کوه عظیمی اند که بر گرده مردم ما سنگینی می کنند. ملازمت یکی با دیگری مانند دسته کارد و تیغه کارد است. رهبر در یکی از مقالاتش می نویسد:

"تمام کوشش و تلاش استعمار و ارتجاع در اینست تا مردم را از حضور فعالانه در صحنه سیاسی محروم سازد. هم استعمار با بمباردمان ها، کشتار ها، زندان ها و پیگرد هایش و هم ارتجاع با تکفیر کردن ها، دام گذاری ها و آدم دزدی هایش هدفی جز بیرون کشیدن مقدرات مردم از دست پرتوان شان ندارند."

شهید رهبر از شکل گیری یک قشر مصرفی در درون مقاومت به نام "جنگ سالاران" یاد می کند و می گوید که آنها به فکر "کسب مال" و جمع آوری پول اند. هشدار دیروز رهبر، امروز به یک واقعیت تلخ و تکان دهنده مبدل شده است. جنگ سالاران امروزی که به مافیای قدرت مبدل شده اند، شاهرگ های اقتصاد مافیایی کشور را نیز در کنترل دارند و خود را مالک الرقاب و همه کاره افغانستان می شمارند. آری! طنز تلخ روزگار همین است که طرار بصره خود را شهنشاه عدل و مروت بنامد. جنگ سالارانی که تازه به دوران رسیده اند، بخشی از عوامل نا امنی و بحران در جامعه اند. همچنان منافع جنگ سالاران با منافع اشغالگران امریکایی و ناتویی گره خورده است. بسیاری اعمال نا شریفانه و جنایتکارانه از قبیل قاچاق سلاح، ترافیک مواد مخدر، اختطاف، آدم ربایی، گروگان گیری، زور گویی، قتل، غصب زمین، اختلاس و ده ها جرم و جنایت دیگر کار روزمره همین ها است.

تجربه تاریخی نشان می دهد که ارتجاع افغانستان برای زدن مخالفان و بخصوص نیروی آگاه جامعه، همواره از سلاح دین و مذهب کار گرفته است. از گذشته ها تا همیدون ارتجاع مکار جنبش های مترقی و آزادیبخش را تاپه کفر و بی دینی زده است. تا زمانی که ارتجاع بر اورنگ قدرت نشسته باشد، این آسیاب با همین آب خواهد چرخید. شهید رهبر در این رابطه می نویسد: "تروریسم ارتجاعی مشخصه خود را در پوشش مذهبی می یابد. ارتجاع - با همه جناح های آن - خود را در لفافه مذهبی پوشانده است تا از احساسات پاک دینی مردم ما برای منافع آزمندانانه و جنایتکارانه خود سوء استفاده نماید. ارتجاع تمام نیروهای ملی، مترقی، انقلابی و مستقل را با چوب تکفیر می زند."

شهید رهبر به موضوع مهمی اشاره می کند و آن خالی کردن عمدی مقاومت از نیروی آگاه و تحصیل یافته جامعه است. صد ها روشنفکر آگاه و وطن دوست با دلهای پاک و عشق به آزادی، از افغانستان فرار کردند تا در صفوف مقاومت جای بگیرند، اما ارتجاع هار با توسل به تفتیش عقاید و ایجاد فضای وحشت آنها را از دامان مقاومت بیرون انداخت. پروفیسور رهبر در این رابطه می نویسد: "هزاران تن از جوانان

روشن فکر و روشن بین جامعه ما که با هزار آرزو از چنگال امپریالیسم روس گریخته اند تا به صفوف مقاومت بپیوندند ولی جو ترور و وحشت ایجاد شده در پشت جبهه - بخصوص در پاکستان - آنچنان ترسناک و هول انگیز بود که آنها کمتر جرئت کردند در آنجا رحل اقامت بيفکنند."

در جنگ مقاومت ملی تأکید شهید رهبر به خود کفایی و اتکاء به نیروی خود است. او می گوید: "این مقاومت بایستی شدیداً متکی به خود و متکی به مردم خود باشد. اتکاء به مردم به مفهوم دفاع از منافع بلا فصل آنها در خلال جنگ مقاومت است. چنانچه اتکاء به خود، طرد هرگونه وابستگی است... مقصود از پشتوانه بین المللی آن نوع مناسباتی است که نیروهای مقاومت ملی می توانند برای طرح و سیاست های خود برای آزادی کشور قدرت های مختلف را در سطح جهانی در یک خط هماهنگ بسیج و به فعالیت وا دارند. در واقع پشتوانه بین المللی عبارت از امتداد استراتژی آزادی بخش در سطح جهانی است... در صورتی که این مناسبات خدشه دار گردد و یا وارونگی هایی به آن مسلط گردد که قدرت های بین المللی (بزرگ، متوسط، کوچک) بتوانند استراتژی های خود را تا سرزمین جنگ مقاومت امتداد بدهند و نیروهای مقاومت را در خدمت خود قرار دهند، در آن صورت این نه قدرت بین المللی است که به حیث پشتوانه ما عمل می کند، بلکه این ما هستیم که به عنوان پشتوانه آنها عمل می کنیم، که در قاموس سیاسی به آن "وابستگی" می گویند."

شهید رهبر به خوبی آگاه بود که در درون نیروهای مقاومت ضد روسی و وابستگی دیگری در حال شکل گرفتن است. وابستگی بی که مسیر جنگ را عوض کرد و به زور آزمایی میان روس و امریکا استحالته یافت و سرانجام افغانستان را در کام امپریالیسم امریکا انداخت. رهبر در این رابطه می گوید: "وابستگی دیگری که در متن مقاومت ملی سر بالا کرده است نیز نشاندهنده این است که آنکه بیشتر وابسته است بیشتر از ملت و مردم خود بیگانه و بر ضد منافع مردم و ملت خود عمل می کند... سازمان تولد یافته و رشد کرده در خارج کشور باید ضرورت ها و الزامات کشور میزبان را در سیاست های خود مراعات نماید و چه بسا که به صورت ابزار منفعلی در دست آنها قرار گیرد و خود را از منافع والای ملی خود مبرا سازد، چه این جدایی با مقوله های انقلابی نما باشد و یا با پوشش های متبرکه تیرئه گردد... عده ای از نیرو های مقاومت سرنوشت خود را کاملاً به سیاست های مطروحه پاکستان بسته اند. و این چیز عجیبی نیست. چه این نیرو ها در اینجا زاده شده، پرورش یافته و همه هستی و واقعیت وجودی خود را مرهون زمامداران پاکستان هستند، بناءً نمی توانند در علت غایی خود نیز از ولینعمت - و از آن فرا تر آفریننده خود - دوری گزینند... اگر از یک جانب مردم ما در طی بیش از ده سال، با ظرفیت بی مانند دفاع از آزادی و هویت ملی، پوزة استعمارگر وحشی و خونخوار روس را به خاک مالید، از جانب دیگر زالو های قبا پوش و آلت دست بیگانگان حریف روسی، با خزیدن در سنگر دروغین دفاع از آزادی، و زیر نام تقدس مذهبی، مقدرات ملی و خونهای ارزشمند آزادگی ما را در زیر پای خوکان جیفه خوار دیگری ریختند."

شاد روان رهبر می گوید: "در هر جنبش ضد استعماری مسئله رهبری آن از اهمیت ویژه ای برخوردار است. رهبری سالم، خرد مند و انقلابی مقاومت را تا سرحد یک جنبش آزادیبخش ارتقا می دهد و بالعکس رهبری عقب گرا و وابسته جنبش پرشکوه توده بی را به کجراهه و بیراهه عقب ماندگی و اسارت مخفی رهنمون می گردد... یک جنبش وابسته - هر قدر هم تأیید توده های ملیونی را با خود حمل نماید خصلتاً قادر به حل معضله استعماری در کشور نیست."

نگاه شهید رهبر به تضاد ها و مسائل جهانی عمیق و پرسشگرانه است. او "جدی شدن مشکلات محیط زیست، خطرناک شدن تفاوت های اجتماعی - اقتصادی در داخل جوامع ملی و در سطح جهانی، نا هماهنگی و تضاد میان پیشرفت های علمی و صنعتی با اشکال و مناسبات اجتماعی حاکم در جوامع و

بویژه مشکل استعمار ، امپریالیسم ، نژاد گرایی ، جنگ های خانمانسوز تجاوزی ، پرابلم های مربوط به آزادی های سیاسی و اجتماعی ( یعنی دموکراسی به مفهوم عام آن) و صد ها مسئله دیگر " را عواملی می داند که انسان را از مرحله "انسان شدن" به دور نگهداشته است. او انقطاب جامعه بشری را در حال گسترده شدن می بیند و به شمال ثروتمند و جنوب نادار اشارت می کند. این انقطاب تنها در سطح جهان نبوده که در سطح کشورها نیز در حال توسعه است. به باور او ، پنج درصد مردمان جهان در حدود ۶۰ فیصد تولیدات جهانی را به مصرف می رسانند ، در حالی که بیش از ۸۰ فیصد مردمان جهان از ۱۵ تا ۲۰ درصد تولید جهانی را مصرف می کنند.

شهید رهبر مشکل استعمار و امپریالیسم را ارمغان شوم گذشته می داند و می گوید: "این معضله که از گذشتگان برای ما به ارث رسیده است ، در قرن اخیر اشکال تازه ای از عملکرد و مانور را به خود گرفت. پافشاری روی امتیازات استعماری و کشتار های بی رحمانه ملیون ها انسان در آسیا ، افریقا و امریکا نمونه های آن است. . . تجربه بازگشت به "مسیحیت ناب" در اروپا و " بنیاد گرایی" بر سر اقتدار در ایران و افغانستان و لبنان تا حدود زیادی مایوس کننده است. چه در همه این احوال برخورد های این نیرو ها در عکس العملی مملو از تعصب ، عقب گرایی و ظلمت ستایانه بوده است و تا اکنون مانند بسیاری از نیروهای شورشی در صدد نفی شرایط ماحول خود اند ولی اولاً درین نفی درست در مقابل جهات مثبت تمدن بشری قد علم می نمایند و از جانب دیگر خود بدیلی برای فایق آمدن بر نابسامانی های اجتماعی ندارند."

امروز روی هر بُنجلی مارک دموکراسی می چسپانند و منادیان دروغین دموکراسی نغاره یی بر گردن انداخته اند و از بام رسانه ها دموکراسی رکلام می کنند. ببینیم که شهید رهبر از دموکراسی چه برداشتی دارد؟ رهبر در مقاله یی زیر نام "پیام به جوانان قرن بیست و یک" نوشت: "در قرن بیستم عظیم ترین کوششها برای تعمیم دموکراسی و غنای مفهوم آن صورت پذیرفت و هم درین قرن به اثبات رسید که عظیم ترین جنایات و تخطی از دموکراسی زیر نقاب دموکراسی و آزادی علیه بشریت اعمال شده است. اگرما دموکراسی فردی و دموکراسی اجتماعی هر دو را نتوانیم توده ای بسازیم ، اگر نتوانیم دموکراسی را بعنوان جزئی از زندگانی طبیعی انسان ها مسجل نماییم و اگر قادر نگردیم آگاهی اجتماعی و شعور اجتماعی را از طریق دموکراتیزه کردن اجتماع اعتلاء بخشیم ، در آنصورت تغییرات و دگرگونی های ساختی هر قدر هم جدی ، ژرف و گسترده باشد ، نمیتواند در خدمت اعتلای سطح مادی- معنوی انسان به خدمت گرفته شود؛ و امکانات عقب گشت ، سوء استفاده ، فریبکاری و یا اختناق اجتماعی بیش از حد زیاد است."

سال ها پیش شهید رهبر نامه یی به یکی از رجال سیاسی افغانستان نوشت و پیرامون دموکراسی سخن هایی گفت که چند جمله آنرا نقل می کنم:

" اگر دموکراسی معنی و مفهوم واقعی داشته باشد مفهومش برابری است و این برابری نباید فقط در مورد رأی دادن باشد بلکه باید با برابری اقتصادی و اجتماعی نیز همراه باشد. در صورتی که کاپیتالیسم و سرمایه داری درست مفهوم مخالف آنرا دارد و اساسش بر آن است که چند نفری قدرت اقتصادی را به دست می آورند و آن را برای استفاده و سود شخصی خود به کار می برند. این ها قوانینی وضع می کنند که وضع ممتاز ایشان را حفظ و تقویت کند. هرکس که از این قوانین سرکشی و سرپیچی کند " ناقض قانون و نظم" و آشوب طلب معرفی می شود که جامعه باید او را به کیفر برساند. بدین قرار در سیستم سرمایه داری ، برابری وجود ندارد و آزادی هم که فقط در حدود قوانین کاپیتالیستی باشد مفهومش آزادی حفظ و حراست کاپیتالیسم می باشد.

تضاد و تصادم میان کاپیتالیسم و دموکراسی ذاتی و مداوم است. اما این تضاد اغلب با تبلیغات گمراه کننده و شکل های ظاهری دموکراسی از قبیل پارلمان ها ، و لقمه هایی که طبقات دارا پیش طبقات دیگر می اندازند تا آنها را راضی نگهدارند ، پنهان می ماند. " شهید رهبر این بحث را ادامه می دهد و می نویسد: " چگونه میتوان از کسانی که در زندگی شخصی و اجتماعی خود هیچگاهی با نظر و جریان مخالف خود برخورد دموکراتیک نداشته اند انتظار داشت در آینده در افغانستان جنگزده و پر از درد و رنج ، علم خون آلود دموکراسی ، عدالت و مساوات را بی پروا بر شانه خود حمل می کنند ؟ "

()))

آدمیزادگان در تمامی دوران ها کوشیده اند تا به رازهای پُشت پرده زمان دست یابند و آینده را از روی گذشته و حال پیشگویی کنند. شهید رهبر از زمره آن انسان های آزاده و آگاهی بود که به کمک دانش ژرف و خرد سیاسی ، اوضاع و جریانات کشور را به تحلیل می گرفت و آینده را پیش بینی می کرد. این پیشبینی هرگز به معنی "عالم الغیب" بودن او نیست. سیر حوادث بسیاری از پیش بینی های آن تحلیلگر سترگ را صحنه گذاشته است که چند تایی از آن را خدمت شما می خوانم:

" یکی راه پیمایی طولانی پیروزمند تا رسیدن بر فراز ویرانه های استعمار- ارتجاع بر بلندای آزادی و آزادگی ، و دیگری زخم خوردن از پشت و خیانتی در خیانت و در نتیجه تحول افغانستان از یک موقعیت مقاومت ضد استعماری به خانه جنگی خانمانسوز نوع لبنانی که در آن همه جهان خواران و حجامان بر خون های ریخته ما شبانه جشن بگیرند. "

" در صورتی که دموکراسی واقعی پایه مناسبات درونی جامعه ما را تشکیل ندهد ، کشور ما به طور حتم شکار دست درازی های قدرت های بین المللی و منطقه می گردد. "

" زالو های قبا پوش و آلت دست بیگانگان حریف روسی ، با خزیدن در سنگر دروغین دفاع از آزادی ، و زیر نام تقدس مذهبی ، مقدرات ملی و خونبهای ارزشمند آزادگی ما را در زیر پای خوکان جیفه خوار دیگری ریختند که گاهی به نام " دنیای آزاد" و زمانی زیر شعار " اخوانیت " و " وهابیت " و یا " ولایت فقیه" حاکمیت ملی ، استقلال سیاسی و سرنوشت ما را به سخریه گرفتند تا آن حدی که مقاومت شکوهمند ملت ما که تاج نگین حماسی قرن اخیر بود ، اکنون به زور آزمایی توله سگان بی مقدار پاسدار درگاه اجانب مبدل شده است و روز تا روز با دست درازی های کین توزانه و بی شرمانه ، حماسه به فاجعه تقرب می کند. "

)))

عبدالقیوم رهبر زمانی مسئولیت رهبری "ساما" را بر عهده گرفت که سرزمینش درشعله های جنگ ، تجاوز و مداخله بیگانگان می سوخت. قدرتهای بزرگ و کوچک درگیر رقابت های خطرناک نظامی ، سیاسی و استخباراتی بودند. در میدان قمار افغانستان ملیارد ها دالر ، پوند ، ربل و ریال ته و بالا می شد. موج ترور و سرکوب روشن فکران دگر اندیش ، ملی و انقلابی تا خارج از مرز های افغانستان رسیده بود.

رهبر در شرایطی رهبری سازمان ما را پذیرفت که تن خونین و پاره پاره "ساما" در میدان افتاده بود. پیچیدگی اوضاع از یک سو ، شکست های تلخ ، ضربات پیاپی و مرگ یاران از سوی دیگر ، سامایی ها را سرگیچه و پریشان ساخته بود. در چنین فضا و اوضاعی بود که رهبر به صحنه آمد و خطر را به جان و دل پذیرا شد. او یارانش را مخاطب قرار داده گفت:

غصه ها را باید نیرو کنید      قوه ها را باید همسو کنید

زحمات و فداکاریهای بیدریغانه عبدالقیوم رهبر در راستای بازسازی اندیشوی ، سیاسی و تشکیلاتی "ساما" بحثی است جداگانه که ما از روی ناچاری از آن می گذریم. همچنان تلاش عملی رهبر در راستای باز سازی و تحرک دوباره جبهه متحد ملی افغانستان و شناساندن نیروی مقاومت ملی و مستقل برای جهانیان ، سزاوار ستایش است.

از این حقیقت نمی توان انکار کرد که : در متن خیانت ها ، هیاهوی رزائل ، توطئه های سازمان یافته ، ازدحام تجاوزات و مداخلات بیگانگان ، نوای آزادگان و فریاد برحق فرزندان صدیق میهن کمتر شنیده می شود. صد ها فرزند آگاه و نازنین وطن در برابر خنجر خونچکان تجاوز ، اسارت و بیداد سینه سپر کردند. از عدالت گفتند و سرود عشق ، عدالت و آزادی خواندند. دریغا که اینهمه فریاد ها شنوندگان کمتری یافته است.

عبدالقیوم رهبر با تمام نام و نشانی که دارد ، شخصیتی است کمتر شناخته شده. او به کتاب قطوری می ماند که نخستین برگش را خوانده باشند. او به ابر پُر بارانی می ماند که فقط چند قطره یی بر زمین ریخته باشد. رهبر، هزاران سخن برای گفتن داشت و صد ها برنامه برای انجام دادن آتش فشان استعداد و خلاقیت او تازه داشت دهن باز می کرد. او گلی بود که در هنگام شگفتن پر پرش کردند. او خورشیدی بود گرم و زندگی بخش و ای دریغ که ما گیاهان در سایه نشستہ عرضه جذب نور و گرمای او را کمتر داشتیم.

امروز از هر زمان دیگر خلاء حضور شهید رهبر ما را می آزارد. و هزاران ایکاش زمانی که زنده بود ، به اندازه امروز قدرش را می شناختیم!

کی گفت که: "آن زنده جاوید بمرده؟"      که گفت که : " آفتاب اومید بمرده"

آن دشمن خورشید ، بر آمد بر بام      دو چشم ببست ، گفت: "خورشید بمرده"

\* \* \*

نسیم رهرو- ۱۸ جوزای سال ۱۳۹۴ خورشیدی / ۸ جون ۲۰۱۵ میلادی